

هویت فرهنگی و منازعه روسیه و اوکراین

میلاذ میری نام نهاد^۱

علی امید-ی^۲

چکیده

اگرچه منازعه روسیه و اوکراین اغلب بر اساس گزاره‌های ژئوپلیتیکی همچون گسترش ناتو به شرق اروپا تفسیر می‌گردد، اما هویت فرهنگی و استنباط نخبگان سیاسی دو طرف از آن نیز نقش شاخصی را در تشدید این پیکار ایفا نموده است. بعضاً نوع تفسیر از هویت‌ها که بر اساس احساس دلبستگی فردی به جامعه یا گروه مشخص بر مبنای مؤلفه‌های فرهنگی و اجتماعی همچون مذهب، زبان و غیره تعریف می‌شود، بر ایجاد اصطکاک در میان جوامع بشری اثرگذار بوده است. این امر علاوه بر انبساط «خود و دیگری» در ساحت ذهنی عامه شهروندان، بر خودانگاره سیاست‌مداران و نحوه کردار آنان نسبت به سایر کشورها نیز تأثیر بسزایی دارد. بر همین اساس، پرسش مطرح آن است که هویت فرهنگی در تشدید منازعه روسیه و اوکراین چه نقشی داشته است؟ در این میان، ابعاد مفهومی این پژوهش بر مبنای ریوانشیسیم و رادیکالیسم فرهنگی استوار و در چهارچوب روش توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از داده‌های کتابخانه‌ای و آماری، درصدد پاسخ‌گویی به پرسش مزبور برآمده است. در نهایت نتیجه حاصله بیان می‌دارد که سیاست‌های واکنشی دو طرف نسبت به یکدیگر در پیوند با تحقیرهای گذشته و تهدیدهای کنونی، دارای ریشه‌هایی منبعث از هویت فرهنگی «متباین و متقارب» روسی و اوکراینی می‌باشد. ریشه‌هایی که در کالبد انگاره‌های تاریخی، قومیتی، زبانی و دینی، منجر به تشدید منازعه کنونی دو کشور گردیده است.

■ واژگان کلیدی:

روسیه، اوکراین، هویت فرهنگی، ریوانشیسیم، رادیکالیسم.

درجه مقاله: علمی- پژوهشی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۷/۱۱ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۸/۲۱

۱ دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.
miladmiri.ir@gmail.com

۲ نویسنده مسئول، دانشیار روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.
aliomidi@ase.ui.ac.ir

مقدمه

هم‌زمان با افزایش تخصصات حاصل از حمله نظامی روسیه به اوکراین در فوریه ۲۰۲۲، به وضوح می‌توان بر فعالیت فزاینده شاخص‌ترین گسل ژئواستراتژیک جهان در قلب اروپای شرقی و خط مرزی هارتلند^۱ صحنه گذارد. به‌گونه‌ای که کهنه زخم حاصل از اختتام جهان دوقطبی به سود جبهه غربی و شکل‌گیری نظام بین‌الملل تک-چند قطبی به رهبری نظامی ایالات متحده، همچنان بر پیکره جانشین معنوی شوروی، یعنی روسیه جدید به رهبری پوتین سایه افکنده است. اگرچه منتقدان خرده می‌گیرند که وی به دلیل عدم توانایی مؤثر اقتصادی و فناوریانه در جهت بازآفرینی شکوه «روسیه بزرگ» بر مبنای قدرت نرم، به سوی اعمال مستقیم قدرت سخت در جهت ترمیم این زخم سوق پیدا کرده است؛ ولی نمی‌توان از تحرکات ژئوپلیتیکی ایالات متحده و ناتو به‌عنوان عاملی مستقیم در بی‌پروایی روسیه به منظور ایجاد پیکار مزبور چشم پوشی نمود. همچنین، عوامل نافذ و کلان دیگری نیز همواره در تشدید این منازعه اثرگذار بوده‌اند. از جمله این عوامل می‌توان از مؤلفه‌های معنایی ناشی از هویت فرهنگی دو ملت روسیه و اوکراین نام برد.

شاکله ارتباطی این دو هویت در طی دهه اخیر بر اساس سوءبرداشت‌های سیاسی و امنیتی، همچون اندیشه ریوانشیسست مسکو نسبت به شرق اروپا و اقدامات رادیکالیست کی‌یف نسبت به روس‌تباران این کشور، دچار تضادی مضاعف گشته است. به‌گونه‌ای که روند مزبور، سیاست‌های دو کشور را درگیر چرخه‌ای از «کنش» و «واکنش» نموده است. لذا چرخه مذکور به کاتالیزوری در جهت توسعه شکاف‌های فرهنگی میان دو طرف مبدل و منازعه کنونی آنان را فراتر از دلایل ژئوپلیتیکی صرف معنا می‌نماید. با توجه به تفاسیر فوق هدف از تحریر این نوشتار، بررسی نقش هویت فرهنگی در تشدید منازعه روسیه و اوکراین می‌باشد. بنابراین پژوهشگران همواره به دنبال پاسخگویی به این سؤال خواهند بود که هویت فرهنگی در تشدید منازعه روسیه و اوکراین چه نقشی داشته است. فرضیه مطرح در پاسخ بیان می‌دارد که هویت فرهنگی روسی و اوکراینی در ترکیب با تحقیرهای متحمل شده در گذشته و تهدیدهای کنونی، سیاست‌های واکنش‌محوری را در دو طرف متبلور نموده است که منجر به تشدید منازعه کنونی‌شان در ابعاد ژئوپلیتیکی گردیده است. در این میان، ابعاد مفهومی این پژوهش در جهت پاسخگویی به سؤال مزبور بر مبنای ریوانشیسسم^۲ و رادیکالیسم فرهنگی^۳ استوار و بر اساس

۱. Heartland

۲. Revanchism

۳. Cultural radicalism

روش توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و آماری، درصدد بررسی صحت فرضیه مذکور برآمده است. اغلب بروندادهای پژوهشی بر دلایل ژئوپلیتیکی این منازعه، به‌ویژه از زمان مداخله نظامی روسیه در اوکراین از سال ۲۰۱۴ متمرکز گردیده‌اند. با این وجود می‌توان به شماری از پژوهش‌ها نیز دست یافت که نسبت به تبیین مؤلفه‌های هویتی بحران مزبور مبادرت نموده‌اند.

دانش نیا و مارابی (۱۳۹۵) در مقاله‌ای تحت عنوان «تقابل سازه‌انگاران آمریکا و روسیه در اوکراین» (دانش نیا و مارابی، ۱۳۹۵: ۲۳۱-۲۴۸)، رقابت‌های واشنگتن و مسکو در اوکراین به‌عنوان یکی از حیات خلوت‌های راهبردی روسیه پساشوروی را بررسی نموده‌اند. نویسندگان با تأکید بر نقش هویت به‌عنوان برساخته‌ای سازه‌انگاران در سیاست خارجی روسیه نسبت به حوزه خارج نزدیک، بر اهمیت مادی و معنایی اوکراین برای روسیه در جهت نیل به عظمت سابق خود تأکید نموده‌اند. روندی که همواره در تضاد آشکار با سیاست‌های هویتی آمریکا به منظور گسترش ارزش‌های لیبرالی و تثبیت هژمونی جهانی خود می‌باشد؛ به‌ویژه در اوکراینی که از منظر ژئوپلیتیکی، امکان ایجاد سدی در برابر قدرت‌طلبی روسیه نسبت به غرب را داراست. درنهایت پژوهشگران با بیان عدم سوء نیت آمریکا نسبت به ایجاد ناامنی در منطقه شرق اروپا و توجیه کنش‌های این کشور صرفاً بر اساس کسب منافع ملی بر مبنای تحولات نرم، اهمیت ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچرایست اوکراین را دلیلی بر رقابت دو کشور در این واحد سیاسی دانسته‌اند.

کپلر^۱ (۲۰۱۴) در مقاله خود با عنوان «اوکراین و روسیه: میراث گذشته باشکوه و خاطرات تعارضی» (Kappeler, 2014: 107-115)، میراث معنوی برجای مانده از روسیه تزاری و اتحاد جماهیر شوروی را به‌عنوان یکی از عوامل تعیین‌کننده در مناسبات امروزی روسیه و اوکراین دانسته است. وی با تشریح تلاش روسیه در جهت تحمیل ایده‌آل خود، یعنی جهان مشترک اسلاویستی-ارتدکسی بر اوکراین و در سوی مقابل، بیان روایت تاریخی و فرهنگی متفاوت نسبت به جهان مذکور از سوی نخبگان اوکراینی در جهت مبارزه با هژمونی روسیه، بر استفاده از «جنگ خاطرات» به‌عنوان سلاحی سیاسی از سوی دو طرف تأکید نموده است. فرجام این پژوهش نیز ضمن اشاره بر سیاست خارجی روسیه، به‌ویژه از سال ۲۰۱۳ در جهت حفظ اوکراین در مدار استراتژیک خود و جهت‌گیری متعارضانه اوکراین نسبت به این موضوع، نتیجه نبرد هویتی دو کشور را برای تعیین آینده سیاسی شرق اروپا حیاتی دانسته است.

۱. Andreas Kappeler

فکلیونینا^۱ (۲۰۱۶) در مقاله‌ای تحت عنوان «قدرت نرم و هویت: روسیه، اوکراین و جهان روسی» (Feklyunina, 2016: 773-796)، ضمن پیوند مفهوم قدرت نرم با مفهوم هویت جمعی، پذیرش یا رد این هویت اعمالی توسط روسیه از سوی مخاطبان در جامعه اوکراین و تأثیر آن در سیاست خارجی کی‌یف را بررسی نموده است. او با تأکید بر تسلط ایده «جهان روسی» در اوایل دهه ۲۰۱۰ بر دیپلماسی عمومی روسیه نسبت به اوکراین، بر عدم تغییر فضای روانی میان دو طرف به دلیل تضاد ایده مذکور با گفتمان هویتی ملی‌گرایانه موجود در اوکراین اشاره داشته است. وی نهایتاً در ماحصل پژوهش خود، یکی از سازوکارهای کلیدی اعمال قدرت نرم را مذاکره مجدد درباره هویت جمعی دانسته است که در نمونه روسیه نسبت به اوکراین، به دلیل عدم تناسب گفتمانی ایده جهان روسی در میان اذهان نخبگان و باورهای توده، نتایج این مدل از قدرت با محدودیت‌های جدی مواجه گشته است.

در نهایت، مانکوف^۲ (۲۰۲۲) در گزارشی تحت عنوان «جنگ روسیه در اوکراین: هویت، تاریخ و تعارض» (Mankoff, 2022: 1-11)، نسبت به بررسی عدم مشروعیت هویت و دولت اوکراینی در دیدگاه پوتین و تبیین دلایل آن در ابعاد تاریخی پرداخته است. وی با اشاره به فرضیه تصنعی بودن هویت ملی اوکراینی و شکل‌گیری این هویت در نتیجه دست‌کاری‌های خارجی به‌عنوان استدلال محوری پوتین و اسلاف سیاسی روسیه کنونی، بر تمایزات تاریخی این دو ملت و همچنین، تلاش‌های مسکو به منظور همگون‌سازی اجباری آنان در طی سده‌های گذشته تا زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تأکید نموده است. در انتها، مانکوف ضمن اشاره بر نتیجه معکوس شرط‌بندی پوتین بر روی حمایت قاطبه ملت اوکراین از وی در جنگ پیش رو، مقاومت کنونی اوکراینی‌ها را شگفت‌آور خوانده است و امکان امتداد آن را منوط به خواست اوکراینی‌ها برای حفظ کشور خود از خطر سقوط یا تحت‌الحمایگی و همچنین، واکنش صریح غرب دانسته است.

با توجه به موارد مذکور و دیگر پژوهش‌های ارزشمند صورت گرفته تا به امروز، نوآوری پژوهش کنونی را می‌توان بر اساس تبیین نقش «اشتراکات» و «تباينات» هویت فرهنگی روسی و اوکراینی در نیل به تضاد ژئوپلیتیکی در سیاست خارجی دو کشور تعریف نمود؛ رویکردی که بر مبنای عدم اتکاء بر بیان کلیات، بر تشریح مفهومی جزئیات و ترکیب آنان با راهبردهای سیاسی و امنیتی دو طرف استوار گشته است.

۱. Valentina Feklyunina

۲. Jeffrey Mankoff

ریوانشیسیم و رادیکالیسم به عنوان سیاست‌هایی واکنش‌محور در حوزه روابط بین‌الملل، در دهه‌های اخیر صورت اجرایی خویش را در سیاست داخلی و خارجی شماری از کشورهای تجدیدنظرطلب آشکار نموده‌اند. در این میان، سیاست‌های مذکور از دیدگاه نظریه و عمل به هیچ عنوان از یکدیگر جدا نمی‌باشند و همواره ابعاد ارتباطی خود را به دو صورت معنا می‌نمایند: در تقابل با یکدیگر و در همکاری با یکدیگر. به منظور تبیین این دوگانگی ارتباطی و توجیه نمود عینی آن در منازعه امروزی روسیه و اوکراین، در گام نخست درک مفهومی سیاست‌های مزبور مورد نیاز می‌باشد.

اگر مقصود به تلخیص مفهومی ریوانشیسیم را داشته باشیم، می‌توان از آن به عنوان سیاستی توسعه‌طلبانه یاد نمود که در صدد انتقام‌جویی و جبران سرزمین‌های از دست رفته یک کشور در گذشته می‌باشد. از منظر لغوی، ریوانشیسیم بر اساس کلمه فرانسوی «ریوانش^۱» به معنای «انتقام» تعریف می‌گردد. همین موضوع کافی است تا به سرزمین مبدع این مفهوم، فرانسه، پی ببریم. بر همین اساس، سیاست ریوانشیسیم نخستین بار به عنوان یک اصطلاح از سوی ملی‌گرایان فرانسوی در دهه ۱۸۷۰ و پس از پایان جنگ فرانسه و پروس که منتج به الحاق آلزاس-لورن^۲ به امپراتوری آلمان گردید، به کار گرفته شد. لذا این دسته از ملی‌گرایان که پس از پایان جنگ مذکور همواره به دنبال انتقام‌جویی از امپراتوری آلمان و بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست رفته فرانسه برآمده بودند، تحت عنوان «ریوانشیسیت» شناخته می‌شدند (Zimmer, 2022).

در همین راستا، برتران بدیع^۳ از «دیپلماسی ریوانشیسیت» صحبت به میان می‌آورد و آن را به مثابه واکنشی بدیهی نسبت به گونه‌ای از تحقیر متحمل شده در روابط بین‌الملل تحت عنوان «تنزل موقعیت» در نظر می‌گیرد. بنا بر دیدگاه وی منظور از تنزل موقعیت، تحمیل بی‌رحمانه کاهش جایگاه و مقام در رتبه‌بندی قدرت‌ها به کشور شکست‌خورده می‌باشد؛ تا جایی که شوک روحی حاصل از این امر، منجر به تثبیت شکست و تحقیر در اذهان عمومی آن کشور گردد و برای ملتی که باید آن را تحمل نماید، غیرقابل تحمل گردد. لذا دیپلماسی ریوانشیسیت در پاسخ به این تحقیر و در جهت ایجاد یک بسیج دیپلماتیک قدرتمند با هدف ایجاد توازن در مناسبات قدرت به نفع کشور شکست‌خورده و ایجاد خاطره‌ای اجتماعی که خصومت مردمی نسبت به «دیگری» را تداوم و تشدید می‌نماید، اعمال می‌گردد. البته این

۱. Revanche

۲. Alsace-Lorraine

۳. Bertrand Badie

سیاست واکنشی در صورت تبلور در یک نظام بین‌المللی ساختاریافته همچون نظام دوقطبی پس از سال ۱۹۴۵، به صورت ضعیف و کم‌خطر باقی خواهد ماند؛ همانند نمونه آلمان و ژاپن پس از پایان جنگ جهانی دوم. ولی در صورت تجلی آن در یک نظام بین‌المللی بدون ساختار همانند دوره میان دو جنگ^۱ در حد فاصل سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۹، بروز خصومت‌های عملی و جنگ‌های مخرب غیرقابل اجتناب خواهد گردید؛ همانند نمونه آلمان نازی پس از پایان جنگ جهانی اول (Badie, 2017: 50-52).

لذا با مشاهده نظام بین‌المللی کنونی حاصل از اختتام جنگ سرد، عدم وجود قواعد بازی مشخص و پذیرفته شده از سوی اغلب بازیگران یک مسئله کاملاً بدیهی می‌باشد. امروزه در جای‌جای گستره‌های ژئوپلیتیکی جهان با بازیگرانی مواجه می‌باشیم که به هیچ‌عنوان نظم نوین آمریکایی را نپذیرفته‌اند و حتی به مقابله مستقیم با آن برخاسته‌اند. علاوه بر آن، تشدید تعارضات سیاسی و فرهنگی بی‌شمار در سطوح بین‌دولتی، درون‌دولتی و جنبش‌های اجتماعی که در اغلب موارد با به‌کارگیری قدرت سخت همراه گردیده‌اند، تمایل اغلب بازیگران به بهره‌گیری از بازی با حاصل جمع صفر نمود یافته است (Cederman & Pengl, 2019: 2-3). این موضوع بیانگر تکوین یک نظام بدون ساختار در عصر کنونی می‌باشد که احساسات ریوانشیسست نیرومندی را در میان قدرت‌های تجدیدنظرطلب تحریک نموده است. شایان ذکر است که ساختار سیاست ریوانشیسست بر مبنای هویت فرهنگی و تاریخی استوار می‌باشد و از جهت سیاسی، گستره ژئوکالچرالیست نقش شاخصی را در بازپس‌ستانی قدرت و جایگاه گذشته ایفا می‌نماید.

در طرف مقابل، سیاست رادیکالیست می‌تواند از سوی یک واحد سیاسی به‌عنوان واکنشی نسبت به عامل توسعه‌طلبی ریوانشیسست به کار گرفته شود. از منظر مفهومی، رادیکالیسم به معنای هر نوع کنش قاطعانه، فوری و افراطی به منظور ایجاد دگرگونی ریشه‌ای در جامعه و نهادهای مختلف آن می‌باشد (لحمیان، ۱۳۸۶: ۴۷). ابعاد سیاسی و تاریخی این اصطلاح نخستین بار در قرن ۱۸ و در انگلستان از سوی چارلز جیمز فاکس^۲ و در ارتباط با لزوم اصلاحات انتخاباتی مطرح گردید؛ اما در ادامه امر و در قرن ۱۹، سیاست رادیکالیست اندک اندک از تفکرات اصلاح‌طلبانه خود فاصله گرفت و با ایدئولوژی‌های انقلابی چپ همچون مارکسیسم^۳ آمیخته گشت (Britannica, 1998). لذا سیاست مذکور امروزه با مکاتب چپ و راست

۱. Interwar period

۲. Charles James Fox

۳. Marxism

افراطی اعم از کمونیسم^۱، آنارشیزم^۲، فالانژیسم^۳ و فاشیسم^۴ که خواهان ایجاد تغییرات ریشه‌ای، انقلابی و بعضاً خشونت‌آمیز در ساختارهای اجتماعی و ارزشی به نفع تفکر و گروهی خاص می‌باشند، قرابتی مستقیم دارد.

در این میان، بعد فرهنگی رادیکالیسم در دهه‌های گذشته به صورت احزاب دست راستی و ضد مهاجرتی در کشورهای مختلف اروپایی و کنش‌های نژادپرستانه و ضد دینی آنان متبلور شده است (Mjelde, 2020: 3). روندی که بر مبنای رویکرد شباهت خانوادگی^۵ ویتگنشتاین^۶ و برخی از نظریات حاضر در آن در باب رادیکالیسم توجیه‌پذیر گردیده است. بر این اساس، فصل مشترک رادیکالیسم را می‌توان بر مبنای ترس از زایل شدن هویت گروهی تفسیر نمود؛ به‌گونه‌ای که رادیکالیست‌های فرهنگی، کنش‌های افراطی خود را به‌عنوان واکنشی نسبت به بحران‌هایی در نظر می‌گیرند که درصدد تهدید هویت جمعی آنان برآمده‌اند. بنابراین استنتاج ذهنی آنان از تهدیدی که ممکن است واقعیت داشته یا نداشته باشد، این افراد را به محافظت از هویت و فرهنگ خود در برابر دیگری با اهرم افراط و تفریط سوق می‌دهد (احمدوند، ۱۳۸۹).
تقرب تفسیر مذکور با مفهوم «امنیت هویت» در مکاتب پُست‌پوزیتیویستی^۷ و مکتب کپنهاگ^۸ که علاوه بر ماهیت سخت‌افزاری و عینی تهدیدات، بر ماهیت نرم‌افزاری و ادراکی نیز تأکید می‌نمایند، به‌وضوح آشکار است. در جایی که دیتریش فیشر^۹، هرگونه رویدادی که متوجه موجودیت فرهنگی و هویتی یک کشور و نظام سیاسی آن باشد را تهدید معرفی می‌نماید. باری بوزان^{۱۰} نیز با تکوین مفهوم امنیت اجتماعی، بر «قابلیت حفظ شرایط قابل پذیرش داخلی در جهت تکامل الگوهای فرهنگ و هویت ملی» در برابر تهدید تأکید می‌کند (حاجیانی، ۱۳۹۴: ۸-۹).

بنابراین بعد هویتی سیاست‌گذاری رادیکالیست تحت عنوان رادیکالیسم فرهنگی، اغلب به‌عنوان یک واکنش آگاهانه نسبت به تهدیدهای ادراک شده خارجی متبلور می‌گردد. باید

۱. Communism

۲. Anarchism

۳. Falangism

۴. Fascism

۵. Family resemblance

۶. Ludwig Wittgenstein

۷. Postpositivism

۸. Copenhagen School

۹. Dietrich Fischer

۱۰. Barry Buzan

توجه داشت که ادراک این تهدیدها همواره بر اساس دو الگو قابل تفسیر است؛ «تهدید مستقیم» ناشی از کنش‌های یک هژمون فرهنگی، یا «تهدید غیرمستقیم» ناشی از پلورالیسم فرهنگی^۱ و جهانی‌شدن. حال با تعمیم رادیکالیسم فرهنگی در کالبد کنش‌های نخبگان اوکراینی در جهت مقابله با تهدیدات مستقیم هژمونی فرهنگی روسیه و از سوی دیگر، کنش‌های توسعه‌طلبانه نخبگان روسی در کالبد ریوانشیسیم، چهارچوب معادله مفهومی این پژوهش فرموله خواهد گشت. علی‌رغم آنکه سیاست‌های رادیکالیسم و ریوانشیسیت توانایی بهره‌گیری توأمان از خویش را به منظور «واکنشی‌ماورایی» نسبت به تحقیرهای گذشته و تهدیدهای امروزی، همانند آلمان نازی، امکان‌پذیر ساخته است، ولی مناقشه روسیه و اوکراین نمونه‌ای بالعکس را به نمایش گذاشته است. در جایی که رادیکالیسم فرهنگی اوکراین بر مبنای واکنشی نسبت به ریوانشیسیم روسی و از سوی دیگر، کنش ریوانشیسیت مسکو بر مبنای واکنشی نسبت به تحقیرهای دهه ۱۹۹۰ در مقابل یکدیگر صف‌آرایی نموده‌اند.

حلقه‌های هویتی روسیه

«فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی» در اوایل دهه ۱۹۹۰ و در پس این روند، «کنش‌های سیاسی ایالات متحده و متحدان» نسبت به جانشین سیاسی آن، روسیه، همواره به‌عنوان دو محرک بالقوه در تبلور سیاست ریوانشیسیت امروزه مسکو عمل نموده‌اند (Nilsson, 2010: 330). فروپاشی شوروی همراه شد با تنزل موقعیت روسیه از جایگاه ابرقدرتی به قدرتی درجه دوم. عمق تأثیر روانی این امر به حدی بود که حتی الکساندر سولژنیتسین^۲، نویسنده شهیر روس و منتقد سرسخت سیستم کمونیستی شوروی نیز مخالف تجزیه کامل این کشور بود. اگرچه وی خواستار خلاص شدن از دست مستملکات شوروی در آسیای مرکزی، قفقاز و بالتیک بود، اما جدایی بلاروس و اوکراین را ظالمانه می‌دانست (Legvold, 1992). این بدین معناست که جریانات مختلف سیاسی و اجتماعی روسی بر سر این موضوع که اقلاً بلاروس و اوکراین نباید از روسیه جدا می‌شدند، اجماع نظر داشتند و از این موضوع آزرده خاطر گشته‌اند.

از سوی دیگر، نوع کنش‌های جبهه غربی و سردمداران نظم جدید بین‌المللی نسبت به روسیه به دور از درک این واقعیت بود که روسیه نوین در حقیقت همان شوروی سابق را شامل می‌گردد. پس از پایان جنگ سرد، روسیه قرار بود تا در باشگاه الیگراش‌های گروه ۷ و سازمان تجارت جهانی پذیرفته گردد، مشروط بر آنکه گسترش ناتو به سوی کشورهای اقماری خود

۱. Cultural pluralism

۲. Aleksandr Solzhenitsyn

در شرق اروپا و استانداردهای دموکراسی غربی را بپذیرد (Badie, 2017: 21-22). روندی که با «پذیرشی اکراهانه» از سوی بوریس یلتسین^۱، به‌ویژه در زمان دیدار وی با لخ والسا^۲ در آگوست ۱۹۹۳ و به رسمیت شناختن ضمنی حق عضویت لهستان در ناتو همراه گردید. اگرچه بر طبق اسناد اخیر منتشر شده از سوی آژانس امنیت ملی ایالات متحده، یلتسین در پس‌کنش مزبور به وضوح نگرانی‌های خود را از گسترش ناتو به اطلاع بیل کلینتون^۳ رسانده بود، ولی عدم واکنش صریح وی و اتکاء به نامه‌نگاری‌های دیپلماتیک و بعضاً نارضایتی‌های کلامی، به خوبی مؤید کنار آمدن جبری او با چنین روندی بود (Savranskaya & Blanton, 2018). در حقیقت هدف یلتسین، پذیرفته شدن و ادغام روسیه در نظم جدید پسادوقطبی و دریافت حمایت‌های مالی از غرب، به‌ویژه ایالات متحده و آلمان به منظور ترمیم اقتصاد آشوب‌زده کشور بود. ولیکن این روند با استمرار خواسته‌های مکرر و نامعقول جبهه مقابل، در نهایت موجبات به حاشیه راندن و تحمیل آسیب بیشتر بر روسیه را فراهم گرداند.

لذا ترکیب این دو گزاره، استنباط تحقیری جدی را در ذهنیت محافظه‌کاران پسا یلتسین به رهبری پوتین به همراه داشت. از این‌رو، تجلی اندیشه ریوانشیسست در سیاست خارجی روسیه به منظور برقراری توازن مجدد قدرت با ایالات متحده و ناتو و بازتعریف جایگاه کشور در نظام بین‌المللی پسادوقطبی، کاملاً توجیه‌پذیر گردیده است (Roberts, 2017: 30). به‌گونه‌ای که امروزه از دیدگاه پوتین، سرزمین‌های استقلال‌یافته‌ای که زمانی جزو خاک روسیه تزاری و اتحاد جماهیر شوروی بوده‌اند، باید به‌منظور بازیابی جایگاه بین‌المللی و اقتدار سده‌های گذشته روسیه، تحت حاکمیت این کشور یا حداقل نفوذ ویژه آن قرار گیرند (Herbst, 2016: 168).

بر همین اساس، حوزه جغرافیایی شرق اروپا به‌عنوان شاخص‌ترین گسل ژئواستراتژیک موجود در میان روسیه بری و ایالات متحده و ناتو بحری، امروزه به محور سیاست ریوانشیسست مسکو مبدل گردیده است (Hafeznia, 2017: 1-2). در این بین، دلیل تمرکز روسیه بر حوزه جغرافیایی مزبور کاملاً بدیهی‌ست، زیرا این کشور در حال حاضر از جانب سایر واحدهای سیاسی منفک از خود در آسیای مرکزی و قفقاز، تلقی تهدیدی شاخص را نسبت به موجودیت سیاسی خود ندارد. از سوی دیگر نیز نمی‌توان پیوندهای فرهنگی روسیه با کشورهای این منطقه که همواره حول محور ملغمه‌ای از زبان، دین و نژاد مشترک تفسیر می‌گردد را در نیل به این کانون‌مندی سیاسی نادیده انگاشت. اندیشه «نئوآوراسیاگرایی» الکساندر دو گین به‌عنوان

۱. Boris Yeltsin

۲. Lech Wałęsa

۳. Bill Clinton

یکی از اشخاص متنفذ بر اندیشه سیاسی پوتین بر مبنای تمرکز بر هویت فرهنگی روسی (هدایتی شهیدانی و رضاپور، ۱۳۹۵: ۱۳۸-۱۳۹) و همچنین، دکتربین «خارج نزدیک» که الکسی آرباتوف^۱ از آن به عنوان پوسته خارجی روسیه در جهت حفاظت از هسته (برگرفته از اندیشه‌های بلشویکی در اوایل دهه ۱۹۲۰) یاد نموده است، به خوبی مؤید اهمیت این امر در اذهان نخبگان سیاسی مسکو می‌باشد (سیمبر و رضاپور، ۱۳۹۷: ۶۲). از این رو به نظر می‌رسد که سیاست خارجی ریوانشویست روسیه در دهه اخیر و در ارتباط با گسل ژئواستراتژیک شرق اروپا، همواره بر مبنای دو حلقه هویتی منحصر به فرد تعریف می‌گردد: حلقه هویتی ژئوکالچرال و حلقه هویتی ژئوایدئولوژیکال.

ساختار نظری حلقه هویتی ژئوکالچرال به عنوان نخستین مورد، تمامی واحدهای سیاسی استقلال یافته از اتحاد جماهیر شوروی در شرق و قسمتی از شمال اروپا (بالتیک) که از پیوندهای فرهنگی گسترده با روسیه کنونی برخوردار می‌باشند را در بر می‌گیرد. از میان شش کشور حاضر در این حلقه شامل: اوکراین، بلاروس، استونی، لتونی، لیتوانی و مولداوی، دو مورد نخست اساساً از مؤلفه‌های فرهنگی و تاریخی بسیار نزدیک با هویت روسی برخوردار می‌باشند؛ در حالی که چهار مورد دیگر، اغلب بر اساس ویژگی‌های فرهنگی خاصی همچون شاخه زبانی بالتو-اسلاوی^۲ و کلیسای ارتدکس شرقی^۳، با هویت مذکور پیوندهایی را برقرار نموده‌اند. سیاست خارجی امروزه مسکو و اظهارات دولت مردان این کشور در طی دهه‌های اخیر به وضوح تأیید می‌نماید که این حلقه هویتی در ابعاد ژئوپلیتیکی خود، به عنوان منطقه‌ای بالقوه در جهت «الحاق» به روسیه در نظر گرفته شده است. اما در صورت عدم امکان اعمال مستقیم این امر با توجه به عضویت برخی از واحدهای سیاسی مذکور در ناتو و تضادهای قومیتی موجود، تلاش در جهت وضع دولت‌های متمایل به مسکو یا بی‌طرف یا حمایت از حقوق اقلیت روس تبار در کشورهای حاضر در حلقه هویتی مزبور در دستور کار سیاست خارجی مسکو قرار خواهد گرفت.

اما در ارتباط با حلقه هویتی ژئوایدئولوژیکال به عنوان دومین مورد، با شماری از کشورها مواجه می‌باشیم که مبنای حضور آن‌ها در حلقه مزبور به منظور ایجاد یک منطقه «حائل» در میان مرزهای روسیه (اوراسیاگرا) و غرب (لیبرال دموکرات) بر اساس قرابت‌های ایدئولوژیکی گذشته و کنونی تحلیل‌پذیر گردیده است. در همین راستا، کشورهای مذکور بر اساس یک

۱. Alexei Arbatov

۲. Balto-Slavic languages

۳. Eastern Orthodox Church

دسته‌بندی سه‌گانه قابل تفسیر می‌باشند؛ دسته نخست شامل کشورهای هم‌چون لهستان، جمهوری چک، اسلواکی، مجارستان، رومانی و بلغارستان می‌شود که همواره در طول جنگ سرد در بلوک شرق و پیمان ورشو جای داشته‌اند؛ دسته دوم صرفاً شامل صربستان می‌گردد، کشوری از شاخه قومیتی اسلاوهای جنوبی که پیوسته در عصر کنونی از منظر سیاسی و فرهنگی در جبهه حامیان سنتی روسیه جای گرفته است؛ در نهایت سومین دسته نیز صرفاً شامل فنلاند می‌گردد، ولی برخلاف شاخصه ایدئولوژیک دو دسته پیشین، حضور این کشور در حلقه مذکور صرفاً به دلیل موقعیت خاص ژئوپلیتیکی در شمال شرق اروپا معنا می‌یابد؛ زیرا هدف نهایی از تکوین این حلقه بر مبنای عدم حضور دولتی متحد دوآتشه غرب به صورت مستقیم در همسایگی با روسیه می‌باشد و در صورت عدم حضور فنلاند در حلقه مزبور [فارغ از عدم وابستگی ایدئولوژیک هلسنیکی به مسکو]، فلسفه ایجابی چنین منطقه‌ای تا حدود فراوانی تخریب و مرزهای شمال غربی روسیه با خلاء ژئواستراتژیک مواجه خواهد گشت. بنابراین هدف نهایی روسیه در گستره مزبور، ترغیب دولت‌های حاضر به بی‌طرفی در جهت ایجاد سپری امنیتی در برابر جبهه مقابل خواهد بود. در این میان و از دیدگاه نخبگان روس، عضویت اغلب کشورهای مذکور در ناتو هیچ‌گونه منافاتی با بی‌طرفی فعال آنان در مناقشات کنونی و آتی نخواهد داشت؛ موضوعی که امروزه در ارتباط با مجارستان به وضوح قابل مشاهده است. با توجه به تفاسیر ذکر شده و کنش‌های توسعه‌طلبانه اخیر روسیه، به خوبی ماهیت این موضوع مبرهن می‌باشد که حلقه هویتی ژئوکالچرال، جایگاه نخست را در سیاست‌گذاری ریوانشیسست این کشور به خود اختصاص داده است. اما پرسشی که مطرح می‌شود این است که اساساً چرا از میان شش کشور حاضر در حلقه مزبور، اوکراین به‌عنوان نخستین هدف در نظر گرفته شده است. پاسخ به این پرسش با تشریح موقعیت ژئوپلیتیکی و راهبردی سایر کشورهای این حلقه آشکار می‌شود؛ نخست آنکه سه کشور حوزه بالتیک پیوسته در عضویت ناتو قرار داشته‌اند و حمله مستقیم روسیه به آنان، چیزی جز جرقه‌ای به منظور آغاز جنگ جهانی سوم نخواهد بود. علاوه بر این، پوتین از تجربه اتحاد جماهیر شوروی آموخته است که وسعت بیش از حد، آن هم در مناطقی که از قرابت‌های کمتری با روس‌ها [در حلقه هویتی مذکور] برخوردارند، می‌تواند برای این کشور با سطوح کنونی قدرت آن دردسرساز باشد. به همین دلیل، وی دست‌اندازی به مستملکات شوروی سابق در بالتیک را [در حال حاضر] به صورت جدی مورد ملاحظه قرار نداده است (مارشال، ۱۴۰۱: ۴۲-۴۳).

دوم آنکه در نقطه جنوبی کشورهای مزبور، بلاروس همواره فراتر از یک متحد راهبردی برای مسکو عمل نموده است و اظهارات گاه و بی‌گاه لوکاشنکو^۱ در طی دهه‌های اخیر، همچون تمایل به کسب درجه نظامی در ارتش روسیه و تأکید بر ایده «دولت متحد»، به‌خوبی مؤید این امر می‌باشد (Shraibman, 2018: 11)؛ علاوه بر این بیانات، حمایت‌های قاطع وی از توسعه همگرایی فرهنگی، سیاسی و امنیتی با مسکو، همچون انعقاد توافق‌نامه «اتحادیه روسیه و بلاروس» در دسامبر ۱۹۹۹ با هدف ادغام نهایی دو کشور در قالب یک کنفدراسیون، اساساً مینسک را از چرخه الحاق مستقیم [افلاً تا پایان حاکمیت لوکاشنکو] به روسیه خارج نموده است (Deen & Roggeveen & Zweers, 2021: 7). در نهایت سوم آنکه موقعیت ژئوپلیتیکی مولداوی به‌گونه‌ای است که این کشور کوچک از مرزهای سه‌گانه با روسیه برخوردار نمی‌باشد و چه‌بسا در صورت برخورداری از این امر و یا الحاق رسمی جدایی‌طلبان ترانس‌نیستریا^۲ به روسیه، می‌توانست تا به‌عنوان هدف بالقوه و نخست مطرح شود (Wolff, 2011: 863)؛ زیرا عمق استراتژیک این کشور به قدری اندک می‌باشد که در صورت برابری جایگاه مکانی با دیگر گزینه‌های موجود در این حلقه، بلاشک به کم‌هزینه‌ترین گزینه ممکن در جهت الحاق مبدل می‌گشت. بنابراین با حذف گزینه‌های مزبور بدیهی‌ست که اوکراین به شاخص‌ترین هدف موجود در این حلقه هویتی مبدل گردد. کشوری که از سه مؤلفه بالقوه و مورد علاقه برای مقامات مسکو در جهت حمله مستقیم نظامی، همچون بهره‌گیری از یک جمعیت عظیم روس‌تبار، مرزهای سه‌گانه با روسیه و عدم مصائب درگیری مستقیم با ناتو برخوردار می‌باشد. علاوه بر موارد مذکور، کنش‌های چند دهه‌ای نخبگان سیاسی و آکادمیک کی‌یف در جهت انفکاک هویتی از روس‌ها، تلاش‌های اخیر در جهت عضویت در ناتو و تکمیل حلقه محاصره غرب روسیه و همچنین، نفوذ گسترده ایالات متحده در روند سیاست‌گذاری این کشور، تضاد مستقیمی را با منافع ملی و امنیتی مسکو هویدا نموده است.

لذا با توجه به تفاسیر ذکر شده آشکارا مشخص می‌گردد که هویت فرهنگی و استنباط خاص نخبگان روسی و اوکراینی از آن در ترکیب با آرمان‌های کلان سیاسی و امنیتی، نقش شاخصی را در تشدید مناقشه امروزی دو طرف ایفا نموده است. درجایی که طرف روسی بر «تقارب فرهنگی» به منظور توجیه کنش‌های ریوانشیسست خود و طرف اوکراینی بر «تباین فرهنگی» در جهت مقابله با این امر و نیل به استقلال تام هویتی از روس‌ها متمرکز گردیده‌اند. روند مزبور که می‌توان از آن تحت عنوان «اقدامات واکنشی» یاد نمود، صورت بالقوه خویش

۱. Alexander Lukashenko

۲. Transnistria

را در پهنه ژئوپلیتیکی اوکراین و تضاد هویتی شهروندان روس تبار و اوکراینی تبار به وضوح بالفعل نموده است.

دوگانگی هویت روسی و اوکراینی

بر اساس آخرین سرشماری ارائه شده، جغرافیای قومیتی اوکراین در کالبد سه گروه قابل توصیف می‌باشد؛ اوکراینی‌ها با جمعیتی در حدود ۷۷/۸ درصد (متمركز در مناطق مرکزی و غربی)، روس‌ها با جمعیتی در حدود ۱۷/۳ درصد (متمركز در مناطق شرقی و جنوب شرقی) و سایر اقوام با جمعیتی در حدود ۴/۹ درصد (پراکنده در مناطق مختلف مرزی)؛ آماري که همواره تا به امروز با سیر کاهشی گروه دوم (روس‌ها) از سال ۱۹۸۹ به سود گروه نخست (اوکراینی‌ها) همراه گشته است (Jakubowski, 2015: 5-7). اگرچه هر دو گروه مذکور به‌عنوان اقوامی از زیرشاخه اسلاوهای شرقی مطرح و از قرابت‌های فراوان هویتی نسبت به یکدیگر برخوردار هستند، ولی همچنان از برخی شاخصه‌های فرهنگی و پیش‌ش‌های تاریخی مختص به خویش نیز بهره‌مند می‌باشند (Sussex & Cubberley, 2006: 5-6).

در همین راستا، علی‌رغم شکل‌گیری نخستین حکومت یکپارچه از اسلاوهای شرقی در قرن نهم تحت عنوان «روس کی‌یف^۱» به پایتختی کی‌یف و به مثابه سلف تمدنی روسیه و اوکراین امروزی، انفکاک فرهنگی اقوام مزبور از دوران سقوط این حکومت توسط مغول‌ها در اواسط قرن ۱۳ آغاز می‌گردد. در جایی که مردمان بازمانده از آن حکومت در مناطق شرقی (روس‌های امروزی) با پیوستن به دوک‌نشین بزرگ مسکو و اقوام ساکن در مناطق مرکزی و غربی (اوکراینی‌های امروزی) ضمن پیوستن به دوک‌نشین بزرگ لیتوانی و سپس مشترک‌المنافع لهستان-لیتوانی، خود را از منظر هویتی از یکدیگر جدای نمودند (Hamm, 1996: 3-6).

روندی که دوگانگی سیاسی حاصل از آن تا زمان تشکیل امپراتوری روسیه به‌عنوان وارثان دوک‌نشین بزرگ مسکو و تسخیر و پاک‌سازی کامل سرزمین روس کی‌یف و گستره اطراف آن از تسلط لهستانی‌ها، تاتارهای کریمه و قزاق‌های اوکراینی ادامه یافت. به‌گونه‌ای که برای نخستین بار در تاریخ، گستره ژئوپلیتیکی اوکراین معاصر تحت تسلط یک حکومت مشخص قرار گرفت؛ حکومتی که از اوان حیات خویش تا انتهای آن، به‌ویژه در وانفسای جنگ جهانی اول، نسبت به سرکوب گسترده نهادها، نشریات، زبان و شخصیت‌های برجسته اوکراینی با

۱. Kievan Rus

اطلاق عنوان «مازپیتسی‌ها» (برگرفته از نام ایوان مازپا^۱، ملی‌گرا اوکراینی در قرن ۱۸) به آنان مبادرت و راه را به‌منظور حمایت‌های این ملت از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و کنش‌های استقلال‌طلبانه پس از آن هموار نمود (Arnold, 2020).

لذا شاخص‌ترین نقطه عطف در تکوین هویت فرهنگی متمایز اوکراینی از روس‌ها هم‌زمان با به ثمر نشستن این انقلاب و تشکیل اتحاد جماهیر شوروی به منصفه ظهور رسید. در ابتدای امر، هم‌زمان با به قدرت رسیدن دولت موقت روسیه در فوریه ۱۹۱۷ و لغو محدودیت‌های اعمالی پیشین بر اقلیت‌ها، نخستین حرکت استقلال‌طلبانه در تاریخ معاصر اوکراین هم‌زمان با تشکیل رادا مرکزی^۲ (شورای مرکزی اوکراین) به ریاست میخایلو هروشفسکی^۳ در مارس همان سال آغاز گردید. سازمانی که هدف از تشکیل آن، تبدیل حکومت روسیه جدید به یک جمهوری فدرال و نیل به خودمختاری اوکراین در کالبد این حکومت بود (Holovchenko, 2017: 90-91). اگرچه این کنش در ابتدا با پذیرش از سوی دولت موقت روسیه و همچنین، حمایت‌های لنین^۴ از آن به‌منظور بهره‌گیری از پشتیبانی اوکراینی‌ها در سرنگونی دولت موقت همراه گشت، ولی پس از کودتای بلشویک‌های تحت رهبری وی و امتناع رادا از پذیرش اقتدار سیاسی آنان، روابط دو طرف به سرعت تیره و تار گردید. در امتداد این روند، رادا در مقر خود، کی‌یف، نسبت به اعلام استقلال کامل اوکراین از روسیه اقدام و از سوی دیگر، بلشویک‌ها ضمن ایجاد یک دولت موازی اوکراینی وابسته به خود در خارکیف، به مقابله نظامی با رادا پرداخت. برآیند این واکنش‌های متقابل در طی جنگ چهار ساله دو طرف و علی‌رغم حمایت‌های امپراتوری آلمان، اتریش-مجارستان و لهستان از طرف اوکراینی، به شکست رادا و دیگر بازیگران فرعی همچون ماخنوو‌شچینا^۵ (آنارشویست‌های اوکراینی) و اسکروپادسکی^۶ (حاکم دست‌نشانده آلمان‌ها) و انضمام خاک آنان به جمهوری سوسیالیستی شوروی اوکراین در نوامبر ۱۹۲۱ منتج گردید (Gilley, 2017: 173).

اما در ادامه امر، بلشویک‌ها نه تنها به مانند اسلاف سیاسی خود کنشی را در جهت سرکوب هویت فرهنگی اوکراینی‌ها آغاز نکردند، بلکه سیاست‌های خود را به مثابه کاتالیزوری در جهت

۱. Ivan Mazepa

۲. Central Rada

۳. Mykhaylo Hrushevsky

۴. Vladimir Lenin

۵. Makhnovshchina

۶. Pavlo Skoropadskyi

بسط ملی‌گرایی این ملت تنظیم نمودند. در همین ارتباط، راجرز بروبیکر^۱ اظهار داشته است که «هیچ دولت دیگری [همانند شوروی] در ابداع ملیت و قومیت متمایز از جمعیت غالب خود و تدوین حمایت‌های قانونی از آن در سطح زیردولتی تا این حد پیش نرفته است، درحالی که هیچ اقدامی برای نهادینه نمودن آنان در سطح دولت مرکزی به‌عنوان یک کل انجام نداده است». این روند که به نوعی اعطاء امتیاز از سوی سردمداران وقت شوروی به نیروهای ملی‌گرا حاضر در مرزهای این کشور، از جمله اوکراینی‌ها که در حمایت از انقلاب روسیه برآمده بودند شباهت داشت، تحت تأثیر تفسیر خاص افرادی همچون لنین، استالین^۲ و بوخارین^۳ از مفهوم ملت نیز قرار گرفته بود (Brudny & Finkel, 2011: 816-817).

در ابتدا، تعریف استالین از مفهوم مزبور در سال ۱۹۱۳ و در اثر شاخص خود، مارکسیسم و مسئله ملی^۴، با این مضمون: «جامعه‌ای از مردم که به لحاظ تاریخی بر اساس یک زبان یکسان، قلمرو، زندگی اقتصادی و ساختار روانشناختی متجلی در فرهنگی مشترک، تشکیل گردیده است»، به سنگ بنای سیاست‌های آتی شوروی در قبال اقلیت‌های قومی خود مبدل گردید (Stalin, 1953: 307). به‌گونه‌ای که در نوامبر ۱۹۱۷، اعلامیه حقوق مردم روسیه^۵ به طور مستقیم از این تعریف منبعث گردید و برابری تمامی ملت‌های حاضر در روسیه و حق آن‌ها برای تعیین سرنوشت آزادانه خود [در کالبد روسیه جدید] به رسمیت شناخته شد (Soviet History Archive, 2006). حمایت‌های لنین و استالین از این اعلامیه با اعمال امضای خود در ذیل آن و از سوی دیگر، پذیرش اکراهانه آن از سوی بوخارین در پیش از تشکیل رسمی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۲۲، به تکوین نوعی از اندیشه سیاسی-هویت‌محور خاص در میان نخبگان مذکور منتج گردید؛ بر طبق این اندیشه، هر سرزمین دارای یک ملت «هسته» است که قلمرو این هسته صرف‌نظر از جمعیت آن به‌عنوان خانه ملی کشور مطرح می‌باشد؛ از این رو، سایر اقوام حاضر در کشور باید به مثابه پوششی حفاظتی برای این هسته (روس‌ها) عمل نمایند و به منظور نیل به این مهم، امکان برخورداری از شبه استقلالی فرهنگی و سیاسی در چارچوب فدرالیسم شوروی را در جهت افزایش توانایی‌های خود و رضایت از هسته مرکزی دارا خواهند بود. این درست همان نقطه‌ای بود که به تبلور جایگاه اوکراین به‌عنوان یک شبه

۱. Rogers Brubaker

۲. Joseph Stalin

۳. Nikolai Bukharin

۴. Marxism and the National Question

۵. Declaration of the Rights of the Peoples of Russia

دولت و تکوین یک طبقه روشن فکر و ملی گرا اوکراینی در دهه ۱۹۲۰ منجر گشت (Brudny & Finkel, 2011: 817).

در همین راستا، کاربست سیاست کورنیزاتسیا^۱ (به معنای بومی سازی) در دهه مذکور از سوی مقامات بلشویکی در جهت پوشاندن جامه عمل به چنین اندیشه‌ای صورت پذیرفت. سیاستی که هدف از آن، حذف تحمیل فرهنگ روسی اعمالی از سوی تزارهای پیشین بر اقلیت‌های کنونی شوروی به منظور ایجاد احساس تعلق خاطر ایدئولوژیک در آنان نسبت به نظام حاکم، رشد کادرهای حزبی ملی [برای هر قومیت] و مشروعیت‌سازی سیاسی بود (Liber, 2010: 15-16). اما از اوایل دهه ۱۹۳۰ و به دنبال چرخش بزرگ^۲ استالین و عدول وی از اندیشه‌های خود در دوران حیات لنین، این سیاست به طور کامل معکوس و کنش‌ها در جهت مقابله افراطی با ملی‌گرایی قومی و اعمال روسیزاسیون اجباری توأم با اعدام‌های گسترده در جمهوری‌های شوروی، به‌ویژه اوکراین آغاز گشت. شلیک نهایی این رویکرد جبری با تحمیل هولودومور^۳، تطور «ملی‌گرایی» به «جدایی‌طلبی» را در اوکراین به همراه داشت (Rudnytskyi et al., 2015: 54). در این میان، فشارهای فرهنگی دولت مرکزی به حدی بود که به استقبال ملی‌گرایان اوکراینی به رهبری استپان باندرا^۴ از اشغال موقت خاک خود از سوی آلمان نازی در طی جنگ جهانی دوم منجر گردید. به‌گونه‌ای که بسیاری از آنان با پیوستن به ارتش نازی و ایجاد لشکر چهاردهم وافن اس‌اس^۵ به نبرد مستقیم با شوروی پرداختند و در جنایات ارتش نازی در لهستان نیز نقشی اساسی را ایفا نمودند (Shkandrij, 2019: 1).

پس از اتمام جنگ جهانی دوم و تا پیش از ریاست جمهوری جیمی کارتر^۶ در طول جنگ سرد، تحریک خارجی نقش مؤثری را در برانگیختن ملی‌گرایی اوکراینی نداشت. اما از زمان به قدرت رسیدن کارتر، حمایت از اقلیت‌های قومی اتحاد جماهیر شوروی در دستور کار دستگاه‌های اطلاعاتی ایالات متحده قرار گرفت (Gates, 1996: 91). در همین زمان، مواضع و سفر پاپ ژان پل دوم^۷ به لهستان موجبات تهییج احساسات ملی‌گرایانه در لهستانی‌ها را فراهم

۱. Korenizatsiya

۲. Great Turn (USSR)

۳. هولودومور یا قحطی بزرگ، یک بحران غذایی تعدمی و از دیدگاه بسیاری از تحلیل‌گران، یک شبه نسل‌کشی در دهه ۱۹۳۰ در جمهوری‌های مختلف شوروی، بویژه اوکراین بود که از سوی مقامات مسکو به رهبری استالین به منظور سرکوب دهقانان مخالف سیستم (Richardson-Smith, 2021: 2-3) و جلوگیری از تبلور ملی‌گرایی اوکراینی صورت پذیرفت

۴. Stepan Bandera

۵. 14th Waffen Grenadier Division of the SS (1st Galician)

۶. Jimmy Carter

۷. Pope John Paul II

گرداند. به طوری که بنا بر اعتقاد برخی از ناظران آمریکایی، این رویداد نه تنها باعث نگرانی رهبران کرملین از سرایت چنین احساساتی به دیگر کشورهای اروپای شرقی گردید، بلکه آن‌ها حتی بیم گسترش این تحریکات به لیتوانی و غرب اوکراین در خاک خود را نیز داشته‌اند. به اعتقاد رابرت گیتس^۱، رئیس پیشین سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا، عزم استقلال طلبانه ملیت‌های شوروی، به‌ویژه اوکراینی‌ها، نقش شاخصی را در تجزیه این کشور ایفا نمود و مشکلات اقتصادی صرفاً به‌عنوان یک عامل تسریع‌کننده برای این روند مطرح بود (Gates, 1996: 535). این نوع از تحریکات خارجی صرفاً می‌توانست تا بر بستر شکاف‌های پنهان قومیتی میان روس‌ها و اوکراینی‌های اتحاد جماهیر شوروی فرصت بروز و ظهور پیدا کند که تلویحاً دلالت بر رشد خزنده ملی‌گرایی اوکراینی در دوران پیش از فروپاشی شوروی دارد.

بنابراین سیر تطور ملی‌گرایی اوکراینی در تضاد هویتی با فرهنگ روسی و دوگانگی امروزی حاصل از آن، موضوعی است که در پس‌گذار از طی قرون متمادی حاصل گشته است و رخدادهای متنوع قرن ۲۰، صرفاً ماهیتی افراطی را به آن اعطاء نمود. به‌گونه‌ای که حوادث ناگوار این قرن، به‌ویژه دو جنگ جهانی را می‌توان به‌عنوان بستری مناسب در جهت کاشت بذر رادیکالیسم اوکراینی در پیوند با ملی‌گرایی فاشیستی آلمان‌ها مطرح نمود. این بذر ایدئولوژیک هم‌زمان با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال اوکراین در سال ۱۹۹۱، ثمره خود را با رویکرد جبری دولت این کشور در جهت هضم هویتی اقوام روس در فرهنگ غالب اوکراینی به منصفه ظهور رساند. در این بین، سیاست رادیکالیست مزبور در طی دو دهه نخست استقلال اوکراین عموماً بر مبنای «انتقام‌جویی» تفسیر می‌گشت، ولی در طی دهه اخیر و در واکنش به سیاست‌های ریوانشیسست مسکو، اغلب بر اساس استنباط از «تهدید» متشدد گردیده است.

همگون سازی فرهنگی در اوکراین

اگرچه بر طبق قانون اساسی اوکراین، زبان اوکراینی به‌عنوان تنها زبان رسمی تعیین و زبان سایر اقلیت‌های قومی، من جمله روسی، از حمایت‌های آموزشی در مناطق مربوطه برخوردار گردیده‌اند ولی در سال‌های اخیر و از دیدگاه جمعیت روس‌تبار مناطق شرقی، عملاً عکس این قانون به اثبات رسیده است. به‌گونه‌ای که پترو پروشنکو^۲، رئیس جمهور پیشین اوکراین، در سپتامبر ۲۰۱۷ قانونی در ارتباط با آموزش و پرورش در مدارس دولتی این کشور را به امضاء

۱. Robert Gates

۲. Petro Poroshenko

رساند که بر طبق مفاد آن صرفاً زبان اوکراینی به‌عنوان تنها زبان آموزشی در تمامی سطوح تحصیلی مورد استفاده قرار خواهد گرفت. علاوه بر آن و در صورت نیاز به تدریس برخی از دروس به زبان‌های دیگر، صرفاً زبان انگلیسی یا یکی از زبان‌های رسمی اتحادیه اروپا مجاز به ارائه در مدارس دولتی این کشور خواهند بود (Unian, 2017). نکته قابل تأمل در این میان، عدم حضور زبان روسی به‌عنوان یکی از زبان‌های رسمی اتحادیه اروپا و در عمل، محدود نمودن آگاهانه این زبان از سوی دولت اوکراین به‌عنوان دومین زبان پرگویش در این کشور می‌باشد. علاوه بر این امر، محدودیت‌های اعمالی در جهت پخش شبکه‌های تلویزیونی، رادیویی، موسیقی، واردات کتاب‌های روسی (Kean, 2017) و همچنین، تعرضات پیوسته گروه‌های راست تندرو به مراکز فرهنگی روسیه (Prychid, 2016)، از جمله دیگر موارد مطرح به منظور تضعیف گستره زبان روسی، به‌ویژه در مناطق شرقی اوکراین بوده است. اما در این بین، اظهارات برخی از مقامات رسمی کی‌یف پس از حمله نظامی اخیر روسیه به اوکراین در تناقض کامل با کنش‌های قهری دولت این کشور قرار داشته است. به‌عنوان مثال، الکسی ارستوویچ^۱، مشاور رئیس‌جمهور اوکراین، در طی مصاحبه‌ای در ژوئن ۲۰۲۲ اظهار داشت که فرهنگ و زبان روسی باید در اوکراین حفظ گردد، زیرا نه تنها به شکست روسیه در این جنگ کمک خواهد نمود، بلکه اوکراین را به مرکز فرهنگی اروپا بر اساس انگاره‌های ناشی از تنوع فرهنگی مبدل خواهد کرد.

این اظهارات در حالی است که ایده حفظ و ترویج زبان و ادبیات روسی در اوکراین فارغ از ابهامات امنیتی و سیاسی دولت این کشور، همواره با مخالفت صریح نخبگان فرهنگی و ادبی اوکراینی نیز مواجه گردیده است. بر طبق اندیشه رادیکالیست این نخبگان، فرهنگ و به‌ویژه ادبیات روسی اغلب بر اساس نظامی‌گری و ایده‌های امپریالیستی تعریف و نه تنها از هیچ‌گونه سودی برای تلفیق با فرهنگ اوکراینی برخوردار نمی‌باشد، بلکه نتیجه حفظ و ترویج آن صرفاً به «اردوگاه کار اجباری» منتهی خواهد گشت؛ ادبیاتی که مبنای آن به صورت سنتی بر تکریم ژنرال، کیش فردیت و پیروزی‌های نظامی حاصل از آن استوار و در تضاد کامل با علایق ضد استعماری ملت اوکراین و دیگر مردمان منفک از شوروی سابق می‌باشد. بنابراین زبان و ادبیات روسی نه تنها باید در خاک اوکراین، بلکه در برنامه‌های آکادمیک دانشگاه‌های غربی نیز حذف و بناهای یادبود نویسندگان روسی همانند کنش‌های سیاه‌پوستان در جهت از بین بردن بناهای استعمارگران سفیدپوست و برده‌داران نیز می‌بایست تخریب گردند (Zhrebkina, 2022). از این

رو می‌بینیم یکی از آماج‌های هجوم مردم اوکراین پس از وقوع جنگ با روسیه از فوریه ۲۰۲۲، تخریب بناهای یادبود و مجسمه‌های مشاهیر روس است.

فارغ از مؤلفه زبان و ادبیات، دین به‌عنوان یک مؤلفه فرهنگی فراهویتی نیز دستخوش کنش‌های همگون‌سازانه در اوکراین گردیده است. بر اساس برآورد مرکز تحقیقات پیو^۱ در سال ۲۰۱۵، در حدود ۷۸ درصد از جمعیت اوکراین شامل مسیحیان ارتدکس می‌گردد. بنابراین این کشور در کنار روسیه همواره به‌عنوان یکی از شاخص‌ترین کشورهای ارتدکس جهان محسوب می‌شود. در آن سال، پیروان مسیحیت ارتدکس در اوکراین به چهار شاخه تقسیم می‌گشتند: ۱. کلیسای ارتدکس اوکراین (پدرسالاری کی‌یف)^۲، ۲. کلیسای ارتدکس اوکراین (تحت صلاحیت پدرسالاری مسکو)^۳، ۳. کلیسای ارتدکس خودمختار اوکراین^۴ و ۴. پدرسالاری جهانی قسطنطنیه^۵ (Masci, 2019). در این بین، دولت‌مردان و مقامات مذهبی کی‌یف در سال‌های اخیر با آگاهی کامل از بهره‌برداری ایدئولوژیک مسکو از کلیسای ارتدکس روسیه (پدرسالاری مسکو) در جهت نفوذ معنوی در اذهان عمومی اوکراین، تمامی تلاش خود را در جهت انشقاق دینی از آن به کار گرفته‌اند. جرقه نخست این انشقاق در سال ۲۰۱۴ و به دنبال موضع بی‌طرفانه و بعضاً حمایتی پدرسالار مسکو، کریل یکم^۶، از اشغال کریمه توسط روسیه به وجود آمد (Mamo, 2021).

در اعتراض به این روند و در اکتبر ۲۰۱۸، پدرسالاری کی‌یف و کلیسای ارتدکس خودمختار اوکراین، تمامی ارتباطات و پیوندهای خود را با پدرسالاری مسکو قطع و با تأیید رسمی اسقف اعظم جهان در کلیسای قسطنطنیه، بارتمه یکم^۷، خود را در کلیسایی مستقل و واحد تحت عنوان کلیسای ارتدکس اوکراین^۸ ادغام نمودند. این موضوع در حالی بود که تا پیش از این ادغام، دو کلیسای مذکور علی‌رغم ادعاهای خود در استقلال دینی، هیچ‌گاه از سوی مقامات مذهبی ارتدکس روسیه و قسطنطنیه به‌عنوان کلیسای مستقل به رسمیت شناخته نمی‌شدند و همواره تحت قیمومیت پدرسالاری مسکو تعریف می‌گشتند. بنابراین در اعتراض به رسمیت بخشی به این استقلال، کلیسای ارتدکس روسیه نیز روابط خود را با اسقف اعظم جهان در

۱. Pew Research Center

۲. Ukrainian Orthodox Church (Kyiv Patriarchate)

۳. Ukrainian Orthodox Church (Moscow Patriarchate)

۴. Ukrainian Autocephalous Orthodox Church

۵. Ecumenical Patriarchate of Constantinople

۶. Patriarch Kirill of Moscow

۷. Bartholomew I of Constantinople

۸. Orthodox Church of Ukraine

کلیسای قسطنطنیه قطع نمود (Leustean & Samokhvalov, 2019: 219-221). علاوه بر کنش‌های مذکور، در پی مناقشه اخیر دو کشور در سال ۲۰۲۲، تنها اهرم دینی روسیه در اوکراین یعنی کلیسای تحت صلاحیت پدرسالاری مسکو نیز در اعتراض به حمایت‌های سیاسی کلیسای ارتدکس روسیه از کنش‌های توسعه‌طلبانه مسکو، استقلال کامل خود را از آن کلیسا اعلام نمود (Hunder & Humphries, 2022). لذا هم‌اکنون تمامی مناسبات دینی روسیه با اوکراین که همواره از سوی مقامات مسکو به‌عنوان اهرمی در جهت اعمال خط‌مشی سیاسی و فرهنگی مدنظر خویش در اوکراین به کار گرفته می‌شد، کاملاً قطع گردیده است؛ موضوعی که پیوسته به‌منظور تکوین پاک‌سازی دینی مناطق شرقی از یوغ نفوذ معنوی مسکو و همگون نمودن فرهنگی این مناطق در جامعه ملی اوکراین، از سوی دولت‌مردان کی‌یف به طور قاطعانه مورد حمایت قرار گرفته است.

شایان ذکر است که کنش‌های مزبور همواره در پی اظهارات گاه و بی‌گاه مقامات رسمی روسیه همچون رئیس‌جمهور این کشور، پوتین نیز تشدید گردیده‌اند. در همین راستا، وی در جریان ملاقات با جورج دبلیو بوش^۱ در سال ۲۰۰۸ اظهار نمود که «اوکراین حتی یک کشور [از منظر تاریخی] نمی‌باشد»؛ او بار دیگر در سال ۲۰۱۴ و در پی الحاق کریمه در طی اظهاراتی در پارلمان روسیه بیان نمود که «روسیه و اوکراین یک ملت واحد هستند»؛ وی نهایتاً پیش از تهاجم نظامی خود به اوکراین در سال ۲۰۲۲ نیز در طی سخنرانی دیگری اظهار داشت که «کشور کنونی اوکراین مخلوق اتحاد جماهیر شوروی می‌باشد و باید نام خود را به معمار فرضی خود، ولادیمیر لنین، تغییر دهد» (Mankoff, 2022: 2). علاوه بر اظهارات فوق، کنش‌های اجرایی مسکو در کالبد قدرت نرم همزمان با ایجاد بنیاد روسکی میر^۲ (دنیای روسیه) در ژوئن ۲۰۰۷ و در پاسخ به انقلاب‌های رنگی شکل گرفته در واحدهای سیاسی منفک از شوروی سابق، خود به عامل دیگری در تشدید فشارهای فرهنگی و هویتی دولت اوکراین مبدل گردیده است. بنیادی که هدف از تأسیس آن، ترویج وحدت فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در جوامع حاضر در حلقه هویتی ژئوکالچرال که از آنان به‌عنوان «هموطنان روسی»^۳ یاد گردیده است، با روسیه به‌عنوان «میهن تاریخی» این جوامع و اشاعه این فرهنگ مشترک [استنباطی] به سرتاسر جهان می‌باشد. مسکو در کالبد بنیاد مزبور، همواره با رد تاریخ ملی-میهنی واحدهای استقلال‌یافته از اتحاد جماهیر شوروی همچون اوکراین که مرزهای کنونی آنان در نتیجه

۱. George W. Bush

۲. Russkiy Mir Foundation

۳. Russkiye Sootechestveniiki

پروژه‌های دولت‌سازی شوروی شکل گرفته است، از مؤلفه‌های تاریخی و هویتی این جوامع به‌عنوان «جعل تاریخ» یاد نموده است (Myshlovska, 2022). در این میان، روسیه به‌عنوان یک حوزه تمدنی مستقل (نه یک کشور) که دارای تمایزات ذاتی بسیاری با شرق و غرب است معرفی می‌گردد. لذا رسالت تاریخی روسیه نیز «حفظ اصالت، استقلال و آزادی روسی» در مقابل تمدن‌های دیگر است (Abbas, 2020).

بنابراین ترکیبی از خاطرات تلخ ناشی از کنش‌های تمامیت‌خواهانه اتحاد جماهیر شوروی و اسلاف آن و بیم نخبگان اوکراینی از زایل شدن هویت فرهنگی خویش در نتیجه تهدیدهای کنونی روسیه، به نوعی رادیکالیسم فرهنگی در سیاست‌گذاری‌های این کشور منتهی گشته است. بر همین اساس، استنباط ملی‌گرایان اوکراینی از روس‌تباران شرق این کشور به‌عنوان دنباله‌های فرهنگی روسیه که در هر لحظه امکان بهره‌گیری از آنان به‌عنوان اهرم فشار مسکو علیه دولت مرکزی فراهم می‌باشد، اعمال سیاست‌های افراطی را در جهت از بین بردن این تهدید استنباطی توجیه‌پذیر نموده است. در این میان، تشکیل فزاینده گروه‌های نئونازیستی در بدنه جامعه سیاسی اوکراین همچون جریان راست^۱ و شبه نظامیانی همچون گردان آزوف^۲ به منظور پوشاندن جامه عمل به سیاست‌های مذکور نیز بر اساس اندیشه منجی‌محورانه نسبت به نازی‌های طرف منازعه با شوروی در دهه ۱۹۴۰ تحلیل‌پذیر گردیده است (Likhachev, 2016: 7-15). لذا پیوند انتقام و ترس در سیاست‌های اجرایی دولت اوکراین، شهروندان روس‌تبار این کشور را به نوعی قربانی ملهم از قانون سوم نیوتون با عنوان «هر عملی، عکس‌العملی دارد»، مبدل گردانده است.

سیاست‌های مزبور از همان ابتدای استقلال اوکراین تا به امروز، فرجامی جز تشدید تضاد هویتی و واگرایی فرهنگی در میان مناطق شرقی و غربی این کشور را به دنبال نداشته است. این واگرایی به وضوح در آراء انتخاباتی قومیت‌گرایانه مناطق مذکور در دوره‌های انتخاباتی ریاست جمهوری اوکراین فارغ از اعتناء به مقوله شایسته‌سالاری، آشکار می‌باشد. لذا این دوگانگی هویتی همواره به مانند دو کارت برنده^۳ در جهت تصفیه حساب‌های راهبردی مسکو و واشنگتن در شرق اروپا و خاکریز اوکراین مطرح بوده است.

۱. Right Sector

۲. Azov Regiment

۳. Wild Card

در همین راستا، نتایج یک نظرسنجی از سوی موسسه بین‌المللی جامعه‌شناسی کی‌یف^۱ در جولای ۲۰۲۲ نکات جالبی را آشکار نموده است. این نظرسنجی نشان داد که تنها ۱۲ درصد از جمعیت اوکراین متمایل به ارزش‌های غربی می‌باشند و در مقابل، بیش از ۷۸ درصد از ارزش‌های سنتی اوکراینی حمایت می‌نمایند؛ اما زمانی که از ارزش‌های سنتی اوکراینی به‌عنوان ارزش‌هایی مشترک با اسلاوهای شرقی در تلفیق با فرهنگ روسی و بلاروسی یاد می‌گردد، دوگانگی هویتی در جامعه اوکراینی به وضوح هویدا می‌شود؛ به گونه‌ای که تنها ۳۳ درصد از اوکراینی‌ها از ارزش‌های سنتی مشترک [با روس‌ها] حمایت و تمایل به ارزش‌های غربی به بیش از ۵۱ درصد افزایش می‌یابد (Beehner & Sherlock, 2022). از نکات جالب توجه در خصوص این نظرسنجی آن است که اغلب بافت جمعیتی اوکراینی‌تبار، هنگامی که هویت ملی خویش را در اشتراک هرچند اندک با هویت روسی می‌یابند، حاضر به کنار گذاشتن این هویت ملی و سوق خود به سمت و سوی هویت اروپایی و غربی می‌گردند. درحالی که فارغ از جمعیت ۱۰ الی ۱۵ درصدی خنثی، حامیان اشتراک ارزش‌های هویتی اوکراینی با اسلاوهای شرقی در اقلیت و اغلب شامل بافت جمعیتی روس‌تبار می‌گردند. بنابراین ایالات متحده در دهه‌های گذشته با اشراف کامل نسبت به تمایلات ملی‌گرایانه، ضد روسی و در مواقع لزوم غرب‌گرایانه بافت جمعیتی اوکراینی‌تبار، از کارت این جمعیت در جهت اعمال فشارهای مضاعف سیاسی، فرهنگی و امنیتی بر روسیه بهره‌برداری نموده است. رویکردی که تجلی آن در قالب انقلاب نارنجی، انقلاب ۲۰۱۴ (Chetveryk, 2019: 3-7) و حمایت‌های این جمعیت از پیوستن اوکراین به ناتو آشکار می‌باشد (Kendrick, 2022).

از سوی دیگر و در راستای اندیشه پان‌اسلاویستی پوتین، اوکراین کنونی اساساً به‌عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از هویت فرهنگی روسیه مطرح می‌باشد که حضور آن در سنگر مقابل آن هم در خط مرزی روسیه، به هیچ‌عنوان قابل پذیرش نخواهد بود. بنابراین کنش حاکمان اوکراینی در جهت عضویت در ناتو، همواره از دیدگاه سردمداران روسی به مثابه تجاوز مستقیم ژئوپلیتیکی به خود مطرح بوده است. در این میان، بهترین بهانه ممکن در جهت جلوگیری از وقوع این امر و همچنین نیل به راهبرد کلان و توسعه‌طلبانه مسکو در شرق اروپا، بهره‌گیری از کارت روس‌تباران مناطق شرقی اوکراین می‌باشد. به گونه‌ای که یکی از توجیحات محوری مطرح از سوی مسکو در جهت حمله نظامی به اوکراین، حمایت از جمهوری‌های خودخوانده دونتسک و لوهانسک و جلوگیری از نسل‌کشی روس‌تباران اوکراینی بوده است (Minic, 2022: 11). مسکو احتمالاً یکی از توجیحات حقوقی حمله به اوکراین را اصل عرفی جدایی‌طلبی

۱. Kiev International Institute of Sociology

جبرانی^۱ و اصل مسئولیت حمایت^۲ از مردمان تحت آزار و اذیت قلمداد می‌کند (Green & Henderson & Ruys, 2022: 7-8). این روند توأم با ایجاد همه‌پرسی الحاق به روسیه در مناطق اشغالی اوکراین در سپتامبر ۲۰۲۲ و اعلام رسمی الحاق این مناطق در روزهای پس از آن، به خوبی مؤید بهره‌برداری مسکو از کارت روس‌تباران ناراضی به منظور نیل به سیاست‌های ریوانشیسست خود می‌باشد. با توجه به الحاق جبری استان‌های دونتسک، لوهانسک، زاپوریژیا و خرسون در طی روند مزبور، کنش‌های آتی روسیه در جنگ با اوکراین به منظور الحاق استان‌های میکولایف و اودسا و اتصال مستقیم به دیگر هدف مطرح در حلقه ژئوکالچرالیست مد نظر خود یعنی مولداوی، شگفت‌آور نخواهد بود.

نتیجه

منازعه نظامی روسیه و اوکراین که از اواسط دهه گذشته به صورت جسته و گریخته آغاز و در طی ماه‌های اخیر رخساری همه‌جانبه بر خود گرفته است، به وضوح در گردهاگرد سیاست‌های واکنشی ناشی از تباین و تقارب هویت فرهنگی دو طرف منبسط گردیده است. سیاست‌های مذکور در جبهه روسی بر مبنای واکنش نسبت به تحقیرهای حاصل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پس از آن و در نتیجه، نیل به سیاست‌های توسعه‌طلبانه با اتکاء به تقارب فرهنگی و بر اساس تعریف دو حلقه هویتی ژئوکالچرال و ژئوایدئولوژیکال استوار است. حال که در جبهه اوکراینی به‌عنوان یکی از واحدهای حاضر در حلقه ژئوکالچرالیست مدنظر مسکو، با واکنشی افراطی نسبت به تحقیرها و تهدیدهای هویتی روسیه کنونی و اسلاف آن با اتکاء به تباین فرهنگی و قربانی نمودن هویتی روس‌تباران شرق اوکراین مواجه می‌باشیم. بنابراین نقش هویت فرهنگی در تشدید مناقشه کنونی دو کشور به‌عنوان یک گزاره راهبردی غیرقابل انکار است. در این میان، استناد مسکو به روند همگون‌سازی فرهنگی در اوکراین به‌عنوان یکی از دلایل محوری در حمله نظامی به آن کشور، تمام واقعیات نگاه ژئوکالچرالیست و ژئوپلیتیک مسکو را نشان نمی‌دهد. در عین حال نیز به نظر نمی‌رسد که مقامات کی‌یف به صورت ناآگاهانه نسبت به پیشکش چنین مستمسکی به مسکو اقدام کرده باشند. بدیهی‌ست که این رویکرد بر مبنای اطمینان خاطر خوش‌بینانه مقامات مزبور به حمایت‌های ایالات متحده و ناتو و در نتیجه، ترس مسکو از حمله گسترده به اوکراین استوار گردیده است. در حقیقت ایالات متحده در سال‌های اخیر با آگاهی کامل نسبت به مقاصد ریوانشیسست روسیه در شرق اروپا، نسبت به تحریک

۱. Remedial secession

۲. Responsibility to protect

مقامات کی‌یف به کنش‌های سیاسی، فرهنگی و امنیتی علیه همسایه شرقی خود مبادرت ورزیده است؛ تحریکی که صرفاً در جهت درگیر نمودن پوتین در نبردی نافرجام و باتلاقی سیاسی همانند افغانستان در دهه ۱۹۸۰ و در نتیجه، خروج کامل این کشور از چرخه رقابتی فرامنطقه‌ای واشنگتن اعمال گردیده است. بنابراین اشتباه محاسباتی مقامات کی‌یف در عدم تکوین همبستگی فرهنگی اقوام، منتج به تنزل جایگاه این کشور از یک بازیگر شاخص منطقه‌ای به یک طعمه ژئوپلیتیکی صرف در شرق اروپا گردیده است.

به هر صورت و فارغ از نتایج حاصل از این منازعه در طی ماه‌ها و شاید سال‌های آتی، رویکرد روسیه در عدم پذیرش و جبران اقدامات بعضاً ناشایست اسلاف سیاسی خود در اوکراین، همواره بر گسترش تضادهای هویتی دو ملت خواهد افزود. روندی که توأم با کنش‌های نظامی اخیر مسکو در جهت بازآفرینی شکوه جنگ سرد و نمایش مارش نیروهای نظامی روسی در خیابان‌های اوکراین با پرچم سرخ شوروی، موجبات افول فزاینده اعتبار سیاسی این کشور در اذهان دولت‌ها، به‌ویژه واحدهای سیاسی استقلال‌یافته از شوروی و بلوک شرق سابق را نیز فراهم نموده است. از سوی دیگر، نبود عقلانیت صحیح سیاسی در درک اوضاع ژئوپلیتیکی اوکراین از سوی مقامات کی‌یف و عدم ایجاد موازنه مؤثر فرهنگی در میان دو جبهه شرقی و غربی، خود به اهرمی مؤثر در تشدید این مناقشه مبدل گردیده است. لذا در صورت عدم تعدیل تضادهای هویتی دو ملت از سوی دولت‌مردان دو کشور و بالعکس، پافشاری آنان بر توسعه روزافزون و آگاهانه این دوگانگی، ایجاد صلحی پایدار حتی با حل و فصل گزاره‌های ژئوپلیتیکی مؤثر در این بحران، دور از دسترس خواهد بود.

منابع و مأخذ

فارسی

- احمدوند، شجاع. (۱۳۸۹)، «از رادیکالیسم دینی تا موج اسلام - دموکراسی‌های مدرن»، *دیپلماسی ایرانی*. قابل دسترسی در: <http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/10709> (بازدید شده در: ۱۵ آبان ۱۴۰۱)
- حاجیانی، ابراهیم. (۱۳۹۴)، «امنیت هویت: مبانی و چهارچوب مفهومی»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره ۱۶، شماره ۴، صص ۳-۳۵.
- دانش نیا، فرهاد و مارابی، مهری. (۱۳۹۵)، «تقابل سازه انگارانه آمریکا و روسیه در اوکراین»، *دوفصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی*، دوره ۹، شماره ۲، صص ۲۳۱-۲۴۸.
- سیمیر، رضا و رضاپور، دانیال. (۱۳۹۷)، «قدرت نرم روسیه در خارج نزدیک: ابزارها و چالش‌ها»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، دوره ۲۴، شماره ۱۰۴، صص ۶۲-۹۱.

- لحمیان، رضا. (۱۳۸۶)، «نقد و بررسی دیدگاه رادیکالیسم بر مکاتب فلسفی، اجتماعی و جغرافیا»، *فصلنامه پیک نور*، دوره ۵، شماره ۲، صص ۴۶-۵۹.
- مارشال، تیم. (۱۴۰۱)، *جبر جغرافیا: چگونه جغرافیا مسیر سیاست جهانی را تعیین می کند*. ترجمه: امیرحسین مهدی زاده و فرمهر امیردوست. تهران: نشر همان.
- هدایتی شهیدانی، مهدی و رضابور، دانیال. (۱۳۹۵)، «جایگاه خارج نزدیک در گفتمان امنیتی نوآراسیاگرایان روسیه»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، دوره ۲۲، شماره ۹۶، صص ۱۲۷-۱۶۲.

لاتین

- Abbas, S. R. (2020), "Russian Geopolitics And Eurasia", *World Affairs: The Journal of International Issues*, 24(2), 90-105.
- Arnold, K. (2020), "There is no Ukraine: Fact-Checking the Kremlin's Version of Ukrainian History", *The London School of Economics and Political Science*. Available at: <https://blogs.lse.ac.uk/lseih/2020/07/01/there-is-no-ukraine-fact-checking-the-kremlins-version-of-ukrainian-history/> (Accessed on: 7 November 2022)
- Badie, B. (2017), *Humiliation in International Relations: A Pathology of Contemporary International Systems* (J. Lewis, Trans.), London: Hart Publishing. (Original work published 2014)
- Beehner, L., Sherlock, T. (2022), "Putin Is Trying to Turn Ukraine into a Culture War", *Foreign Policy*. Available at: <https://foreignpolicy.com/2022/09/09/putin-russia-ukraine-culture-war-conservative-values/> (Accessed on: 7 November 2022)
- Britannica. (1998), "Radical ideologist", Available at: <https://www.britannica.com/topic/radical-ideologist> (Accessed on: 7 November 2022)
- Brudny, Y. M., Finkel, E. (2011), "Why Ukraine Is Not Russia: Hegemonic National Identity and Democracy in Russia and Ukraine", *East European Politics & Societies*, Vol. 25, No. 4, pp. 813-833. DOI: 10.1177/0888325411401379
- Cederman, L. E., Pengl, Y. (2019), *Global Conflict Trends and their Consequences*, Zurich: United Nations.
- Chetveryk, A. A. (2019), *Analysis of relations between USA and Ukraine: what are the USA strategic goals in the Ukrainian crisis?*, Mannheim: SSOAR.
- Deen, B., Roggeveen, B., Zweers, W. (2021), *An Ever Closer Union? Ramifications of further integration between Belarus and Russia*, Clingendael Institute: The Hague.
- D-Maps. (2022), "Europe States", Available at: https://d-maps.com/pays.php?num_pay=192&lang=en (Accessed on: 18 November 2022)
- Feklyunina, V. (2016), "Soft power and identity: Russia, Ukraine and the 'Russian world(s)'" , *European Journal of International Relations*, Vol. 22, No. 4, pp. 773-796. DOI: 10.1177/1354066115601200
- Gates, R. M. (1996), *From the Shadows: The Ultimate Insider's Story of Five Presidents and How They Won the Cold War*, New York: Simon & Schuster.

- Gilley, C. (2017), "Fighters for Ukrainian independence? Imposture and identity among Ukrainian warlords, 1917-22", *Historical Research*, Vol. 90, No. 247, pp. 172-190. DOI: 10.1111/1468-2281.12168
- Green, J. A., Henderson, C., Ruys, T. (2022), "Russia's attack on Ukraine and the jus ad bellum", *Journal on the Use of Force and International Law*, Vol. 9, No. 1, pp. 4-30. DOI: 10.1080/20531702.2022.2056803
- Hafeznia, M. R. (2017), "Active Geostrategic Faults in the World", *Geopolitics Quarterly*, Vol. 12, No. 4, pp. 1-12.
- Hamm, Michael F. (1996), *Kiev: A Portrait, 1800-1917*, New Jersey: Princeton University Press.
- Herbst, J. (2016), "Assessing and Addressing Russian Revanchism", *PRISM (The Journal of Complex Operations)*, Vol. 6, No. 2, pp. 164-181.
- Holovchenko, V. (2017), "Obtaining International Sovereignty of the UPR at the Central Rada Period", *Historia i Polityka*, Vol. 20, No. 27, pp. 89-100. DOI: 0.12775/HiP.2017.014
- Hunder, M., Humphries, C. (2022), "Moscow-led Ukrainian Orthodox Church breaks ties with Russia", *Reuters*. Available at: <https://www.reuters.com/world/europe/moscow-led-ukrainian-orthodox-church-breaks-ties-with-russia-2022-05-28/> (Accessed on: 7 November 2022)
- Jakubowski, A. (2015), "Ethnic Structure of Contemporary Ukraine", *Confrontation and Cooperation: 1000 Years of Polish-German-Russian Relations*, Vol. 2, No. 2, pp. 4-15. DOI: 10.1515/conc-2015-0007
- Kappeler, A. (2014), "Ukraine and Russia: Legacies of the imperial past and competing memories", *Journal of Eurasian Studies*, Vol. 5, No. 2, pp. 107-115. DOI: 10.1016/j.euras.2014.05.005
- Kean, D. (2017), "Ukraine publishers speak out against ban on Russian books", *The Guardian*. Available at: <https://www.theguardian.com/books/2017/feb/14/ukraine-publishers-speak-out-against-ban-on-russian-books> (Accessed on: 7 November 2022)
- Kendrick, M. (2022), "Ukrainians Identify Strongly With the West, and a Majority Would Vote to Join NATO", *Morning Consult*. Available at: <https://morningconsult.com/2022/03/01/ukrainian-survey-nato-support-russian-invasion/> (Accessed on: 7 November 2022)
- Legvold, R. (1992), "Rebuilding Russia", *Foreign Affairs*. Available at: <https://www.foreignaffairs.com/reviews/capsule-review/1992-03-01/rebuilding-russia> (Accessed on: 7 November 2022)
- Leustean, L. N., Samokhvalov, V. (2019), "The Ukrainian National Church, Religious Diplomacy, and the Conflict in Donbas", *Journal of Orthodox Christian Studies*, Vol. 2, No. 2, pp. 199-224. DOI: 1353/joc.2019.0023
- Liber, G. (2010), "Korenizatsiia: Restructuring Soviet nationality policy in the 1920s", *Ethnic and Racial Studies*, Vol. 14, No. 1, pp. 15-23. DOI: 10.1080/01419870.1991.9993696
- Likhachev, V. (2016), "The Far Right in the Conflict between Russia and Ukraine", *Russie.Nei.Visions*, No. 95, pp. 1-27.

- Mamo, C. (2021), "Explainer: The split in Ukraine's Orthodox Church", *Emerging Europe*. Available at: <https://emerging-europe.com/news/the-explainer-the-split-in-ukraines-orthodox-church/> (Accessed on: 7 November 2022)
- Mankoff, J. (2022), *Russia's War in Ukraine: Identity, History, and Conflict*, Washington DC: Center for Strategic and International Studies.
- Masci, D. (2019), "Split between Ukrainian, Russian churches shows political importance of Orthodox Christianity", *Pew Research Center*. Available at: <https://www.pewresearch.org/fact-tank/2019/01/14/split-between-ukrainian-russian-churches-shows-political-importance-of-orthodox-christianity/> (Accessed on: 7 November 2022)
- Minic, D. (2022), "Russia's Invasion of Ukraine: A Political-Strategic Break?", *Russie.Nei.Visions*, No. 126, pp. 1-26.
- Mjelde, H. (2020), "The Six Roles of the Anti-Immigration Parties in Scandinavian Immigration Press Debate 1970–2016", *Nordic Journal of Migration Research*, Vol. 10, No. 3, pp. 1-14. DOI: 10.33134/njmr.355
- Myshlovska, O. (2022), "Understanding the Roots of the Russia-Ukraine War and the Misuse of History", *The Graduate Institute*. Available at: <https://www.graduateinstitute.ch/communications/news/understanding-roots-russia-ukraine-war-and-misuse-history> (Accessed on: 7 November 2022)
- Nilsson, R. (2010), *Revanchist Russia? Russian Perceptions of Belarusian and Ukrainian Sovereignty, 1990-2008* [Doctoral thesis, University College London], UCL Discovery.
- Prychid, V. (2016), "Lviv regional authorities in Ukraine evict Russian cultural center", *Deutsche Welle*. Available at: <https://www.dw.com/en/lviv-regional-authorities-in-ukraine-evict-russian-cultural-center/a-36179097> (Accessed on: 7 November 2022)
- Richardson-Smith, B. (2021), "The Holodomor: Genocide or the result of bad planning?", *Journal of Huddersfield Student Research*, Vol. 7, No. 1, pp. 1-8. DOI:10.5920/fields.801
- Roberts, K. (2017), "Understanding Putin: The politics of identity and geopolitics in Russian foreign policy discourse", *International Journal*, Vol. 72, No. 1, pp. 28-55. DOI: 10.1177/0020702017692609
- Rudnytskyi, O., Levchuk, N., Wolowyna, O., Shevchuk, P., Kovbasiuk, A. (2015), "Demography of a Man-Made Human Catastrophe: the Case of Massive Famine in Ukraine 1932–1933", *Canadian Studies in Population*, Vol. 42, No. 2, pp. 53-80. DOI:10.15407/dse2015.02.011
- Savranskaya, S., Blanton, T. (2018), "NATO Expansion: What Yeltsin Heard", *National Security Archive*. Available at: <https://nsarchive.gwu.edu/briefing-book/russia-programs/2018-03-16/nato-expansion-what-yeltsin-heard> (Accessed on: 7 November 2022)
- Shkandrij, M. (2019), "The Ukrainian "Galicia" Division: From Familiar to Unexplored Avenues of Research", *Kyiv-Mohyla Humanities Journal*, Vol. 6, No. 6, pp. 1-23. DOI: 10.18523/kmhj188982.2019-6.1-23
- Shraibman, A. (2018), *The House That Lukashenko Built: The Foundation, Evolution, and Future of the Belarusian Regime*, Moscow: Carnegie Moscow Center.

- Soviet History Archive. (2006), "Declaration of the Rights of the People of Russia", Available at: <https://www.marxists.org/history/ussr/government/1917/11/02.htm> (Accessed on: 7 November 2022)
- Stalin, J. (1953). Works (Vol. 2). Moscow: Foreign Languages Publishing House.
- Unian. (2017), "New education law becomes effective in Ukraine", Available at: <https://www.unian.info/society/2159231-new-education-law-becomes-effective-in-ukraine> (Accessed on: 7 November 2022)
- Wolff, S. (2011), "A resolvable frozen conflict? Designing a settlement for Transnistria", Nationalities Papers, Vol. 39, No. 6, pp. 863-870. DOI: 10.1080/00905992.2011.617363
- Zherebkina, I. (2022), "Does Ukraine Need Russian Culture to Win the War Against Russia?", e-flux. Available at: <https://www.e-flux.com/notes/477795/does-ukraine-need-russian-culture-to-win-the-war-against-russia> (Accessed on: 7 November 2022)
- Zimmer, B. (2022), "'Revanchist': Seeking Revenge and Not Just Over Territory", The Wall Street Journal. Available at: <https://www.wsj.com/articles/revanchist-seeking-revengeand-not-just-with-territory-11642775416> (Accessed on: 7 November 2022)
- Sussex, R., Cubberley, P. (2006), The Slavic Languages, New York: Cambridge University Press.